

دانشگاه امام صادق ع

دفتر تحقیقات اقتصادی

توزم رکودی و سیاست ضد تورمی

سید حسین میرعلینی و سید محمد شمع‌ریزی

ترجمه فصل چهارم کتاب اقتصاد کلان

تالیف Deraburg و McDougall

۲۳

ترجمه متون اقتصادی
(مباحث نظری)

تیرماه ۱۳۶۶

نورم رکودی و سیاست ضد تورمی

۱-۱۲: مقدمه

«نورم رکودی» اصطلاح ناموزونی است و مقصود از آن عبارتست از: شرایطی که نرخ بیکاری و تورم، در مقایسه با استانداردهای قابل قبول، در سطح بالایی باشند. در فصل ۱۳ دیدیم که نرخ بیکاری و تورم هر دو می توانند بطور همزمان بالا روند و نوع تازه ای از ناکامی اقتصادی بوجود آورند، همانند وضعیتی که در سال ۱۹۷۰ و پس از آن در سال ۱۹۷۵ در ایالات متحده بوجود آمد. در این فصل پیای بحث از تغییرات نرخ تورم و بیکاری به بحث پیرامون تغییر سطح آنگاه می پردازیم. سطح تورم رکودی غالباً توسط شاخص ناکامی^① اندازه گیری می شود. شاخص ناکامی اقتصادی عبارت از جمع ساده ای از نرخ های بیکاری و تورم می باشد. البته در مواردی نیز با شاخص های قیمت مانند «قیمت بی کسده تولید ناخالص ملی» نشان داده می شود.

قبلاً تورم رکودی در سال ۱۹۶۴ هنگامی که نرخ بیکاری و تورم بزرگترین از حدود ۷ درصد تجاوز کرده بود، ظاهر شده بود. این شرایط در گذشته نادر بود. تورم رکودی مشخصاً فرزند خوانده تورم دهه ۱۹۷۰ بشمار می رود. استمرار تورم رکودی در دهه ۱۹۷۰ باعث شد تا اقتصاددانان چنین پیش بینی کنند که این موضعه در آینده نیز وجود داشته و حل نخواهد شد.

شرط لازم برای وقوع تورم رکودی این است که شاخص ناکامی اقتصادی در سطح بالایی باشد یعنی هر دو جزء تورم رکودی (تورم - بیکاری) نرخ بالایی را نشان دهد. در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۵۱ ناکامی اقتصادی بصورت قابل ملاحظه ای وجود داشت که علت آن نرخ های توری بالا بود. ولی از

نگاشتن اقتصاد کلان : رشد، تورم و عدم ثبات

آنگاه که وضعیت اشتغال رضایت بخش بوده، آن سالها نمی توانست بیعنوان نمونه هایی از اولین تورم رکودی قلمداد گردد. در سال ۱۹۵۸ نیز آثار ناگامی اقتصادی شهود بوده ولی در این سال بیکاری شدید و وجود داشت که تقریباً تنها عامل ناگامی بود. چنانکه دانستیم سالهای استثنائی تورم رکودی در گذشته وجود داشته ولی تورم رکودی بیعنوان پذیرد، مدام و غیر عادی محصول دهه ۱۹۷۰ می باشد. این موضوع

سال	نرخ بیکاری به درصد	درصد تغییر در تولید ناگامی (تولید ناگامی به درصد)	شاخص ناگامی اقتصادی	تغییر در شاخص ناگامی اقتصادی
۱۹۴۷	۳٫۹	۱۳٫۱	۱۷٫۰	
۱۹۴۸	۳٫۸	۹٫۹	۱۰٫۷	-۶٫۳
۱۹۴۹	۵٫۹	۱٫۰	۴٫۹	-۵٫۸
۱۹۵۰	۵٫۳	۲٫۰	۷٫۳	-۲٫۴
۱۹۵۱	۳٫۳	۶٫۸	۱۷٫۰	۹٫۸
۱۹۵۲	۳٫۰	۱٫۳	۴٫۳	-۵٫۸
۱۹۵۳	۲٫۹	۱٫۵	۴٫۴	۰٫۱
۱۹۵۴	۵٫۵	۱٫۴	۶٫۹	۲٫۵
۱۹۵۵	۴٫۴	۲٫۲	۶٫۶	-۲٫۳
۱۹۵۶	۴٫۱	۳٫۲	۷٫۳	۰٫۷
۱۹۵۷	۴٫۳	۳٫۴	۷٫۷	۰٫۴
۱۹۵۸	۶٫۸	۱٫۶	۸٫۴	-۱٫۷
۱۹۵۹	۵٫۵	۲٫۲	۷٫۷	-۰٫۷
۱۹۶۰	۵٫۵	۱٫۷	۷٫۲	-۰٫۵
۱۹۶۱	۶٫۷	۰٫۹	۷٫۶	۰٫۴
۱۹۶۲	۵٫۵	۱٫۸	۷٫۳	-۰٫۳
۱۹۶۳	۵٫۷	۱٫۵	۷٫۲	-۰٫۱
۱۹۶۴	۵٫۲	۱٫۶	۶٫۸	-۰٫۴
۱۹۶۵	۴٫۵	۲٫۲	۶٫۷	-۰٫۱
۱۹۶۶	۳٫۸	۲٫۳	۶٫۱	۰٫۴
۱۹۶۷	۳٫۸	۲٫۹	۶٫۷	-۰٫۴
۱۹۶۸	۳٫۶	۴٫۵	۸٫۱	۱٫۴
۱۹۶۹	۴٫۵	۵٫۰	۸٫۵	۰٫۴
۱۹۷۰	۴٫۹	۵٫۴	۱۰٫۳	۱٫۸
۱۹۷۱	۵٫۹	۵٫۱	۱۱٫۰	۰٫۷
۱۹۷۲	۵٫۶	۴٫۱	۹٫۷	-۱٫۳
۱۹۷۳	۴٫۹	۵٫۸	۱۰٫۷	۱٫۰
۱۹۷۴	۵٫۶	۵٫۶	۱۱٫۲	۰٫۵
۱۹۷۵	۸٫۵	۹٫۶	۱۸٫۱	۶٫۹
۱۹۷۶	۷٫۷	۵٫۴	۱۳٫۰	-۵٫۱
۱۹۷۷	۷٫۰	۵٫۶	۱۲٫۶	-۰٫۴
۱۹۷۸	۶٫۰	۷٫۵	۱۴٫۵	۱٫۹

جدول ۱-۱۳: بیکاری، تورم و شاخص ناگامی
منابع: اداره آمار کارگری و وزارت بازرگانی.

در جدول ۱۴-۱ نشان داده شده است. ارتقا مبدل حاکمی از این است که در هر ساله طی دهه ۱۹۷۰ نرخ بیماری و تورم از سطوح مطلوب و رضایت بخش مربوطه بالاتر بوده اند.

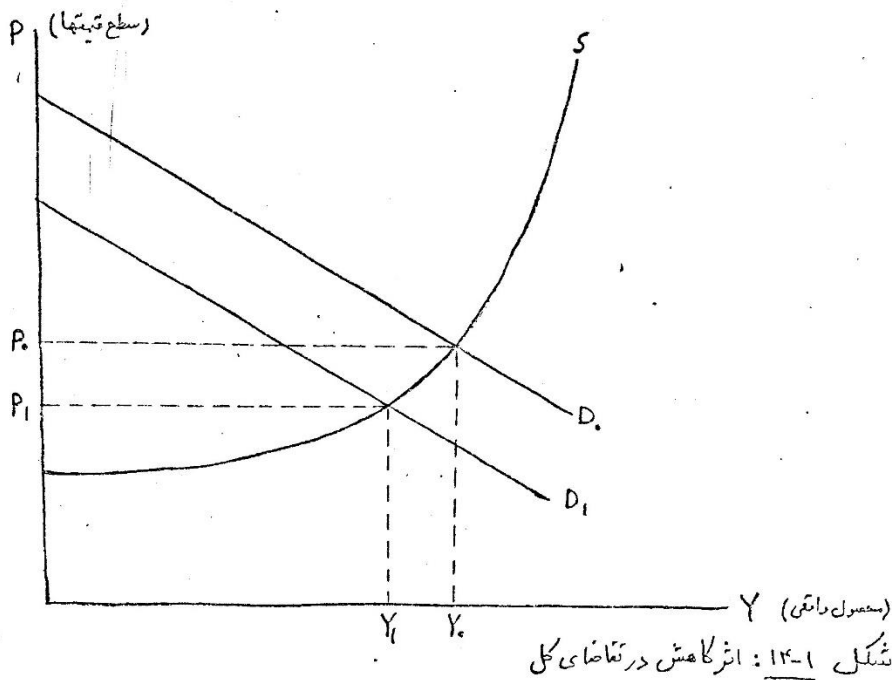
در طول دهه ۱۹۷۰ نیز بطور پی در پی و تدریجی نرخ تورم و بیماری تغییر کرد. برین ترتیب که هر دو در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ افزایش یافته و هر دو در سال ۱۹۷۲ کاهش داشتند. این چنین حرکت هر زمان قبلاً فقط یکبار (در سال ۱۹۶۴) در طی ۱۰ سال گذشته مشاهده شده بوده. دو دهه مذکور اینستا نادر سرد انظار یعنی افزایش بیماری همراه با کاهش نرخ تورم تبعیت کرده است. این واقعیت که طبع مذکور دیگر قابل اعتقاد و ابرائ نیست، در بطن بران عیاری اعتماد کلان جای داشته و نتیجه باینی آن در عمل قلم شدن سیاه سنگذاری اعتمادی خواهد بود. نکته فوق بدین معنی است که بیماری شدید تر نوعی در این برای تورم نیست و بالعکس پذیرفته شدن نرخ بالاتری از تورم لزوماً در پائین آوردن بیماری مؤثر نمی باشد. از آنجایی که چنین برمی آید که افزایش نرخ تورم ممکن است خود علت افزایش بیماری باشد.

۱۴-۲: مصدر و دیدت عرضی کل و تورم رکودی

تابع عرضی و تقاضای کل علاوه بر اینکه در تحلیل تورم رکودی مورد استفاده قرار میگیرد در موارد دیگر نیز استفاده می شود. شکل ۱۴-۱ نشان دگر مشبب نزدلی (منفی) تابع تقاضای کل است که با همین عرضی کل تقاطع دارد. شده است. تابع تقاضای کل نشان می دهد که با افزایش سطح قیمتها چه مقدار محصول واقعی مورد تقاضا کاهش یافته در حالی که تابع عرضه کل نشان می دهد که با افزایش قیمت چه مقدار از محصول واقعی عرضه شده افزایش یافته است.

تفاوت میان تابع عرضه کل در شکل ۱۴-۱ و توابعی که سابقاً از عرضه رسم کردیم این است که در این تابع شکستگی تنزی مربوطه به اشتغال کامل حذف شده است و بجای آن از منحنی شکستگی نداشته ولی خمیدگی تدریجی و فزاینده ای روی بالا دارد، بکار گرفته شده است. در دوره رکود که مشتمله آن ظرفیت مازاد و بیماری غیر ارادی است، منحنی عرضه کل تقریباً به صورت خط افقی بوده و اشتغال بیشتر و

تکامل اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات
 محصول اضافی تقریباً بدون هیچ هزینه‌ای قابل دستیابی است. (اغلب چنین وضعی ناشی از قیمت‌های بلااست) همچنین استفاده از اشتغال و محصول افزایش می‌یابد که برود وادار لیه و کار و تضییقات ظرفیت تولیدی ظاهر می‌گردد
 لذا عکس العمل به افزایش تقاضا با محصول کمتر ولی به قیمت بیشتر ظاهر می‌شود. افزایش‌های پی‌درپی در تقاضای کل باعث می‌شود تا بتدریج نسبت افزایش تقاضا نیز بیشتر شود، افزایش تقاضا خود انقباضی است از افزایش سطح قیمت که به حدی حالت لاسیک می‌رسد، جایگزین به معنی وجه تغییر در جهت اول قرار می‌گیرد.

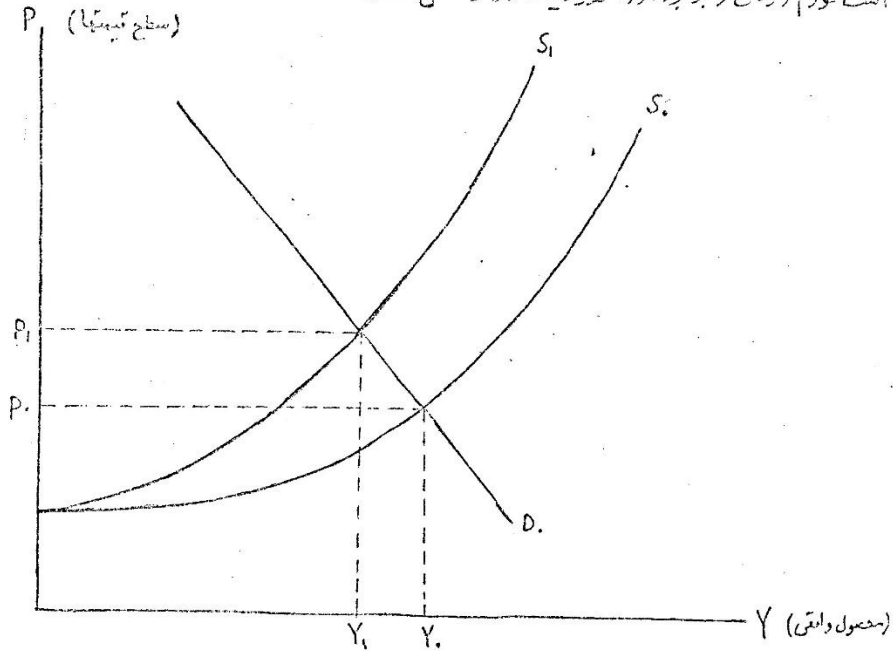


دنیای اقتصادی کینز، دنیایی است که بحران‌ها، جری در طرف تقاضا بوجود می‌آید، بنابراین
 بوسیله فنش کساده‌های مربوط به تقاضا قابل اصلاح می‌باشند. شکل ۱-۱۴ معضله دهه ۱۹۳۰ را نشان
 می‌دهد. فرض کنید کاهش در مخارج سرمایه‌گذاری صورت گیرد، این کاهش سبب می‌شود که تابع
 تقاضای کل بطرف چپ تغییر یابد و در نتیجه کاهش در محصول واقعی از Y_0 به Y_1 خواهد آمد داشت.
 راه حل این مسئله برداشتن سیاست‌گذاری اقتصادی است تا کاهش در سرمایه‌گذاری را بوسیله

نورم رکودی و سیاست ضد تورم

افزایش در تقاضای کل، از طریق مالیات و سیاستهای هزینه‌ای یا سیاستهای پولی برنامه‌ریزی شده یا نرخ بهره پایین که منجر به افزایش سرمایه‌گذاری شوند، خیران کند.

توجه به این نکته لازمست که کاهش تقاضای کل میزان محصول را کاهش داده و در جهت کاهش سطح قیمتها عمل می‌کند. شکل ۱۴-۲ نشان می‌دهد که وقتی منشاء اختلال در طرف عرضه باشد این چنین عمل نمی‌شود. محدودیت عرضه که منحنی عرضه کل را از S_1 به S_2 انتقال می‌دهد به نوبه خود باعث می‌شود تا محصول و اشتغال کاهش یافته ولی سطح قیمتها افزایش پیدا کند. بنابراین عامل اساسی که ممکن است تورم رکودی را بوجود آورد محدودیت در عرضه کل است.



شکل ۱۴-۲: اثر محدودیت در عرضه کل

در اواخر دهه ۱۹۵۰ هتالی که سطح قیمتها بطور حیرت‌انگیزی در دوره رکود سال ۱۹۵۸ پایین

نیامد، اقتصاددانان دانستند که تورم ممکن است از طرف عرضه باشد. در آن زمان عمده مردم این بود که علت افزایش قیمت‌ها، قدرت انحصاری اتحادیه‌ها و صنایع متمرکز و قدرتمندی باشد. این طرز تفکر در زمانی

تکامل اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

مطرح شد که مفهوم «تورم ناشی از فشار هزینه» و «تورم سازمان یافته»^(۱۲) در فرهنگ عامه وارد شده بود.

دستمزدهای اسمی (پولی) می‌توانند حتی بدون افزایش تقاضا برای کار افزایش یابند. مثلاً می‌تواند بيفاظ: ۱- افزایش در قدرت چانه زنی اتحادیه‌ها،^(۱۳) ۲- افزایش تعداد کارگران که بصورت اتحادیه درآمده‌اند ۳- افزایش نرخ حداقل دستمزد قانونی، ۴- تغییر نرخ مالیاتهای سودی (مخصوصاً آنگاه که در بزرگ کردن یا بیکار بودن مستند) باشد. البته همه این عوامل ممکن است بر کاهش در عرضه نیروی کار منتهی شوند. تمام منابع فشار برای افزایش دستمزدهای خصوصیت مشترک دارند و آن اینست که اثراتشان در افزایش دستمزد با محدودیت در عرضه کلی ملازم است.

در نتیجه افزایش دستمزدهای پولی محصول کلی کاهش می‌یابد و قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند. مکانیسم آن به ترتیب ذیل است: افزایش دستمزدها سبب می‌شود که تولید و اشتغال در مؤسسات تولیدی کاهش یابد زیرا عطف مؤسسات عدالتگر کردن سودی باشد، لذا در آمد واقعی کاهش می‌یابد و در نتیجه منطقی صرفی نیز کم می‌شود، ولی چون کاهش در مصرف کمتر از کاهش در درآمد واقعی است - زیرا ایل نهانی به مصرف (MPC) کمتر از یک است - نسبتاً تعاضای مازاد در بازار کالاها ظاهر می‌شود که این پدیده سطح قیمت‌ها را بالا می‌برد.

افزایش سطح قیمت‌ها نتایج ذیل را روی تولید و اشتغال بدنبال دارد: ۱- کاهش سرمایه‌گذاری - نرخ بهره، ۲- کاهش درآمد، ۳- عبارت دیگر حجم واقعی پول را کاهش داده و نرخ بهره را افزایش می‌دهد و نیز منجر به سرمایه‌گذاری را کم می‌کند. ۲- اثر تقادل واقعی IS را بجرکت درمی‌آورد (اثر پیگو) عبارت دیگر ارزش اوراق بهادار ده‌لتی در دست بخش خصوصی کاهش می‌یابد. (اثر توازن دارایی نقدی) این کاهش در ثروت بخش خصوصی از مصرف آنها می‌کاهد. ۳- اثر توازن تجاری بوجود خواهد آورد. هر قدر قیمت‌ها افزایش یابد، بزرگتر سبب می‌شود که موقعیت رقابتی ملت در سطح بین‌المللی رو به زوال بگذارد یعنی «حالی که هزینه صادرات به کشورهای خارجی خارج افزایش می‌یابد، کالاهای خارجی بالنسبه جایزه

بیشتری برای مصرف کنندگان داخلی پدید می آید. بنا بر این فعالیت اقتصادی نیز از اقتصاد داخلی به اقتصاد خارج انتقال می یابد.

محدودیت عرضه کار بنا به علل فوق الذکر عوارض تورم رکودی را ایجاد می کند. این محدودیت به نوبه خود عرضه کل را محدود می سازد و این محدودیت سطح قیمتها را بالابرده و تولید و اشتغال را کاهش می دهد. یک ریشه سیاستهای و برود دارد که برای مبالغه با نوسانات تقاضا اتخاذ می گردد ولی دستور روشنی برای اینکه چگونه سیاستهای پولی و مالی باید عمل کنند تا با محدودیت عرضه مقابله کنند وجود ندارد. بطور مثال اگر سیاست کنترل تقاضا بخواهد افزایش سطح قیمت را کنترل کند، باید سیاستهای تنظیمی که باعث کاهش تقاضای کل می شوند را اتخاذ کند. اما به آسانی می توان دید که با در نظر گرفتن منحنی تقاضای جدید که منحنی عرضه کل یک در شکل ۲ را در سطح قیمت قبلی قطع کند، سبب آن می شود که محصول و اشتغال بیزان بیشتری کاهش یابد. بالعکس، اگر هدف سیاست اقتصادی این باشد که به سطح اولیه محصول و اشتغال کامل بازگردیم، در اینجا باید سیاستهای انبساطی را مجدداً اتخاذ کنیم تا بدین ترتیب منحنی تقاضای کل جدید، منحنی یک را در سطح تقاضای اولیه و اشتغال با عرض افزایش قیمت می گردد. بنابراین مردم کارآزمی راه حل های نامناسب برای سیاست تثبیت باعث می شود تا تورم بیشتر همراه با محصول بیشتر یا تورم کمتر همراه با محصول کمتر بوجود بیایند.

سرگردان در اتخاذ سیاستی که در جداول قبلی توضیح داده شده، باعث شده است تا اقتصاددانان «تورم ناشی از فشار هزینه» را مورد بحث قرار داده و از یک نوع «مدل بدون برنده»^(۷) سخن بیان آورند. معنی این است که اگر سیاست اقتصادی بتواند تورم ناشی از فشار هزینه را کنترل کند، چاره ای جز تشنگی بیکاری ندارد. بعبارت دیگر اگر سیاست اقتصادی بتواند سطح قیمت های بالاتری را تحمل کند، کارگران کمتری که دستمزدها را در ابتدا بالا برده بودند، درمی یابند که در حقیقت هیچ کاری انجام نداده اند زیرا دستمزدها در حقیقت بدست آمده با افزایش سطح قیمت ها ختم می شود. اگر این جریان تکرار شود «سیستم

نگاه اقتصادی کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

عقیدت دستنزد^⑤ بدولت درسی آنچه که نتیجه آن تورم بگنواست بجای تعدیل بگرفته دستنزدها و بینهای باشد. محدودیت عرضه کارتها منبع کاهش عرضه کل نیست. هنگامی که مالیات غیر مستقیم توسط شهرداریها و مالیات فروش توسط حکومتها ایالتی افزایش یابد، این مالیاتها نیز مستقیماً هزینه مؤسسات تولیدی را بالا برده و بالتبعیجه قیمتها را افزایش می دهند و افزایش سطح قیمتها اثرات نامطلوبی روی محصول در اشتغال بجای می گذارد. بعلاوه افزایش مالیات باعث می شود که قدرت خرید واقعی اشخاص به بخش دولتی منتقل گردد، بطوریکه با کاهش قدرت خرید، کاهش در تقاضای کل و در نتیجه کاهش در تولید و اشتغال تشدید خواهد شد. اما اگر افزایش مالیات با افزایش متناسبی در مخارج دولتی همراه باشد از «ناشر اشتغال قدرت خرید»^⑥ روی محصول و اشتغال اجتناب خواهد شد. (یعنی محصول و اشتغال کاهش نخواهد یافت) بدیهی است در آن صورت نیز بفاطر افزایش تقاضای کل سطح قیمتها نرمی می کند.

مشابه این اثر نیز هنگامی اتفاق می افتد که دولت مالیات حقوق را افزایش دهد تا بیه اجتهای را تأمین مالی کند. مالیات بیه اجتهای به حد مساوی از طریق مالیات بر حقوق توسط دولت مرکزی از کارگران و کارفرماها اغذ می گردد، ولی مالیات بیه بیکاری بصورت نوعی مالیات فدرال و ایالتی می باشد که مضمناً از کارفرما تأمین می شود. در سالهای اخیر مالیات بر کارفرماها میزان چشمگیری افزایش یافته است در حالیکه میزان مالیات بر درآمد شخصی کارگران که به نسبت درآمدهای آنها می گیرند، کمتر از مالیات است که از کارفرما می گیرند. افزایش مالیات کارفرما بنود مشخصی پیش برای تورم رکودی است.

از دیدگاه یک کارفرما، افزایش مالیات بر درآمد مانند افزایش اجرت کارگر، هزینه تولید را بالای برد. محتمل است که افزایش مالیات بر دستنزد با کاهش یا قتن دستنزد خنثی شود (در صورتی که خلاف این خیل محتمل نیست) و در آن صورت افزایش مالیات دستنزد مثل نوعی مالیات بر درآمد فردی عمل کرده است که این مسئله تقاضای کل را کاهش داده و در نتیجه سطح قیمتها پائین می آید. مطالبات

اخری «قدر بودجه نگره»^(۹) باشد و بدین نشان می دهد که افزایش در مالیات بر حقوق کارفرمایان باعث افزایش قیمتها می گردد؛ بجای اینکه باعث کاهش دستمزدها باشد. نتیجه این امر رکود رکودی است. این معضله دقیقاً از میان همان برابری که در بالا توضیح داده شد، بوجود می آید؛ یعنی از میان اثرات چهارگانه ذیل که محرک همه آنها افزایش قیمت است، حاصل می گردد: ۱- کاهش سرمایه گذاری - نرخ بهره ۲- اثر توازن حقیقی ۳- اثر توازن تجاری ۴- اثر انتقال قدرت خرید. آخرین اثر بسیار مهم است زیرا افزایش قیمتها باعث کاهش درآمد حقیقی و بالتبعیجه کاهش قدرت خرید مصرف کننده است.

حالت خاصی از انتقال قدرت خرید هنگامی اتفاق می افتد که محدودیت عرضه از داخل کشور نشأت گرفته باشد. افزایش قیمت مواد غذایی در اوایل سال ۱۹۷۳، افزایش قیمت انرژی (نفت) در سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۷۴ و کاهش ارزش دلار در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ مثالهای روشنی از این مورد هستند. البته در اکثر موارد افزایش سطح قیمتهای داخلی بجز عوامل خارجی بودند. بجز مثال قیمت فراورده های اساسی کشاورزی در بازارهای دنیا تعیین می شود و با قیمت جهانی نفت بهای این توسط نیروهای بازار مشخص شود، برای مدتی بوسیله قیمت کارل اوپل تعیین می شد. کمبود فراورده های غذایی در دنیا که در اوایل دهه ۱۹۷۰ نمایان شد بهای مواد غذایی را بالا برده و بالتبعیجه قدرت خرید مصرف کنندگان داخلی را کاهش داد. البته در مواردی قدرت خرید مصرف کننده به نوبه خود باعث داخلی محصولات کشاورزی منتقل شد. (آنها نیز مصرف کننده هستند) بخش اعظم این قدرت خرید به کشورهای فقیر منتقل گردیده و باعث شد آنها درآمد فزاینده ای از فروش محصولات اصلی کشاورزی بدست آورده و وارداتشان را از کشورهای صنعتی چون آمریکا افزایش دهند. بهر حال ایالات متحده از گبر مواد غذایی در دنیا زیانمند بود، زیرا این مسئله به آمریکا کمک می کرد تا ارزش صادرات خود را در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ افزایش دهد. مخصوصاً افزایش ارزش صادرات در سال ۱۹۷۴ با استقبال مواجه شد؛ چون تنها منبع افزایش تقاضا در اقتصاد بود که اثر تقاضا افزایش می یافت، بنظر رسید که اقتصاد در حال از هم پاشیدن است.

تکامل اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

روی هم رفته، بنظری رسید در افزایش شدید قیمت مواد غذایی اثر انتقال قدرت خرید یا کم شده یا اینکه در حال تشدید تقاضای کل در آمریکا باشد. مسلماً کمبود مواد غذایی سهم بسزائی در تورم دارد. تورم نیز تا جایی ادامه می یابد که نرخ بهره - سرمایه گذاری و «اثر توازن در داران های واقعی»، باعث کاهش محصول و اشتغال شده و تورم رکودی بوجود آید.

ترقی قیمت نفت خام، شرائط دیگری را بوجود آورد بگونه ای که بر طبق تخمین افزایش هزینه نفت وارداتی تقریباً ۵۰ میلیارد دلار را به مخارج انرژی مصرف کنندگان آمریکائی در سال ۱۹۷۴ افزود.^(۱۰) زیرا تقاضای انرژی نسبت به تغییرات قیمت آن در کوتاه مدت تغییر نکرد لذا با افزایش قیمت انرژی (نفت) قدرت خرید مصرف کننده نسبت به سایر مصارف (بجز نفت) کاهش یافت. این مسئله به نوبه خود در پیدایش و شدت رکود عظیم سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ مؤثر بود.

البته تأثیر انتقال قدرت خرید منوط به این است که نزدی که درآمدهای انتقالی را دریافت می کند، چگونه درآمد خود را خرج می کند. بطور مثال بعضی از درآمدهای انتقالی به حبیب کشانی های داخلی نفست سرازیر می شود در حالی که این درآمدهای توانست در پروژه های سرمایه گذاری جدید یا در افزایش بودجه های بکار رفته البته درآمدهای انتقالی باعث می شود که قیمت های بالا برای مصرف کنندگان هزینه زیادی نداشته باشد. بفسخ اعظم این برد مالی نصیب کارکنان اوپک شد ولی چون بعضی اعضای اوپک از کشورهای «کم جمعیت» و «وسعه نیافته» بودند، لذا نتوانستند از درآمدهای صادران خود بطور مؤثر در واردات مورد نیاز خود استفاده کنند. در نتیجه «دلارهای نفتی»^(۱۱) که توسط کشورهای اوپک خرج نشده بود، رویم انباشته گردید، و قدرت خرید آنها را کاهش داد. این امر به نوبه خود باعث شد سطح قیمت ها در کشورهای دنیا افزایش یافته و بهمان حد ارتقاع نامی کل برای محصول کاهش یابد، که برای اقتصاد داخلی تورم رکودی شدیدی به ارجحان آورد.

هنگامی که جامعه از تورم احساس خطر کند، طیف وسیعی از اقتصاددانان وضع کنترلهای جامع

روی دستمزدها و قیمت عمارات و غیره می‌کنند. این کنترلها در طی جنگ جهانی دوم و در جنگ کره و نیز در سال ۱۹۷۱ بعنوان بخشی از سیاست اقتصادی عهد نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا وضع گردید. اکنون نیز (در اوایل ۱۹۷۹) تمایل فزاینده‌ای برای چنین سیاستهایی وجود دارد. در مورد اعمال این سیاست اگر ما این است که وقتی کنترلها برداشته شود بیش از همه در طرف عرضه تغییر بوجود آمده و قیمتها و دستمزدها افزایش یافته و بدنبال آن «جمع واقعی پول» کاهش می‌یابد. افزایش قیمت باعث می‌شود تا ماکتایسم‌های «سرمایه‌گذاری نفع بهره»، «توازن دارایی‌های واقعی» و «توازن تجاری» عمل کرده و مخارج کل کاهش یابد.

از روش‌های مبارزه با تورم که در اقتصاد رکود ایجاد نمی‌کند، دکترینهای مستقیم^(۱۳) هستند. زیرا با برقراری کنترلها، مستقیم می‌توان تورم را بدون توسل به سیاستهای محدودکننده پولی و مالی کنترل کرد. اما با تأثیری که کنترلها در بخش عرضه بیای می‌گذارند، چنین بنظر می‌رسد که این کنترلها رکود را فقط مدتی به تأخیر می‌اندازند ولی آنها از بین نمی‌برند.

اگر خامات پولی افزایش قیمتها را بپذیرند می‌توان از رکود اجتناب نمود و در هر چرخ برداشتن کنترلها عامل افزایش قیمت است این مسئله خود با افزایش حجم پول همراه است. لذا باید بعدری حجم پول بالا برده شود که ارزش پول کم نشود. اتخاذ این سیاست در هنگام تورم از طرف بانک مرکزی آمریکا افزایش نرخ رشد اسمی پول را می‌طلبید ولی بانک مرکزی تاکنون آنرا نپذیرفته است زیرا با قبول این سیاست بطور رادیکال (ریشه‌ای) از سیاستهای کنترل پول کلاسیک دور خواهد شد. لذا بانک مرکزی من خواست آنرا در سال ۱۹۷۳ بپذیرد. علیرغم این مخالفتها کنترلها برداشته شده و تورم شتاب گرفت. در میان ما عنظران، عده زیادی معتقد بودند که حذف سیاست کنترل قیمت باعث بوجود آمدن رکود توری بوده و پس از آن تورم رکودی عمار سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵ بوجود آمد.

چنانکه دانستیم تغییرات عرضه سالی بی نهایت مشکل برای سیاست تثبیت بوجود می‌آورد. مثلاً با

کنامل اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

افزایش هزینه‌های ثابت و بیکاری تصمیم بسیار دشواری است که با کدام یک باید مبارزه کرد؟ چرن اگر با یکی مبارزه شود، این ریسک وجود دارد که وضع بدتری برای دیگری به همراه داشته باشد. مسئله دیگر برای سیاست تثبیت این است که تا میزان تغییرات موقت و دائمی کار دشواری است.

محدودیت دائمی عرضه ماسد افزایش قیمت انرژی (رفت) در سال ۱۹۷۴ باعث شد که افزایش یکباره و دل برای همیشه در سطح قیمت‌ها را بوجود آورد. تحت این شرایط GNP باید در قیمت‌های بالا بپست آید، لذا بانک مرکزی ناچار است افزایش نسبی حجم کل پول را بپذیرد. البته این اقدام یعنی افزایش دائمی در نرخ رشد پول نسبت به معنی تحمل این وضع تنها برای یک مرتبه است. عدم پذیرش چنین سیاستی محصول هفتی را بالا بیاورد که عیش می‌دهد و شرایط محیطی برای ماسد سال ۱۹۷۵ را به ارغان می‌آورد.

تا اینجا این نکته روشن شد که چرا سیاستگذاران اقتصادی به ضربات ناشی از افزایش قیمت نفت بعد از محدودیت یکبارگی برای همیشه در عرضه تنها می‌کنند. در مقابل، سیاستگذاران اقتصادی نتوانستند افزایش شدید قیمت مواد غذایی را با اتخاذ سیاست مذکور کنترل کنند، زیرا فرآورده های اساسی کشاورزی در بازارهای رقابتی می‌شوند و با ساعد شدن شرایط تولید در دنیا افزایش تولید این فرآورده ها کاهش قیمت آنها مورد انتظار بودند، لذا اتکات پولی افزایش سطح قیمت را پذیرفتند. ولی مشکل این سیاست زمان آشکارسازی شود که قیمت مواد غذایی علی‌رغم انتظار کاهش نیابد. در این حالت افزایش قیمت مواد غذایی حتی اگر موقت باشد در هزینه زندگی سهم برده و بنابراین در مسئله تغییر دستمزدها که بنظر می‌رسد دائمی باشد، نیز مؤثر می‌باشد. پس حتی کاهش موقت عرضه اثرات و دور دوم را بوجود می‌آورد یعنی به افزایش دائمی سطح قیمت‌ها یا حتی افزایش نرخ تورم بطور دائمی منجر می‌شود. در این شرایط مشکل سیاست پولی یک مشکل حلایی است باین معنی که: اولاً اتکات پولی باید بتواند بین تغییرات موقت و دائمی تمایز قابل شونده، تا نیا اتکات پولی باید تصمیم بگیرد که

آیا تورم را که از تغییرات ناگهانی ضربات ناشی می شود یا بپذیرند (که بیکاری کاهش داده شود) یا آنرا بپذیرند (که بیکاری افزایش پیدا کند). (یعنی دوره بیشتری ندارند)

۱۴-۳: تورم بعنوان یک منشأ برای تورم رکودی

هنگامی که در دوره تورم رکودی پیش می آید، این عارضه مرتب تکرار شده و نرخ بالای تورم باعث می شود تولید و اشتغال و بهره وری اقتصاد دچار اختلال گردد. شاید مشکل اساسی این باشد که تورم نومی حالت بحران را برانگیزد در سیاستهای پولی و بودجه ای پایه گذاری می کند. اما حتی بدون در نظر گرفتن این مطلب نیز، تورم مزمن می تواند عامل بیکاری بیشتری باشد و این کمالات است که بطور خودکار اتفاق می افتد. تورم حجم واقعی پول را پائین آورده و ارزش واقعی بدهی دولت می گاهد و لذا امکان نسیم «نرخ بهره - سرمایه گذاری» و اثرات «تبادل دارایی های واقعی» بصورت محدود کننده ای بجرکت در می آید. تورم بطور خودکار مخارج مصرف کننده را نیز کاهش می دهد زیرا تورم، پرداخت کنندگان مالیات را به گروه های مالیات با کانترا سوق داده و درآمد قابل تصرف واقعی آنان را کاهش می دهد که این پدیده «انژتوری مالیاتها» نام دارد.

فعالیت های اقتصادی بایستی تأمین مالی شوند. در فصل ۶ دیدیم که حاصل ضرب M (پول) و v (سرعت گردش پول) با تولید ناخالص ملی اسمی ($P.Y$) مساوی است. بنا بر این «معادله گردش چنین می گوید: $MV = P.Y$ ، از این معادله در می یابیم که نرخ رشد پول ب علاوه نرخ رشد سرعت گردش پول بایستی تقریباً مساوی مجموع نرخ رشد قیمت ها و تولید واقعی باشد. $\frac{\Delta M}{M} + \frac{\Delta v}{v} = \frac{\Delta P}{P} + \frac{\Delta Y}{Y}$ یا $(\Delta v + \Delta P) = \Delta Y$ وقتی تورم در حال افزایش باشد بانک مرکزی معمولاً برای کنترل تورم حجم پول را کاهش می دهد. حال اگر نتوانیم که تورم را مهار کنیم بایستی منطقاً یا سرعت گردش پول زیاد بشود یا تولید واقعی کاهش یابد. معمولاً هر دو اینها اتفاق می افتد. با کاهش حجم پول نرخ بهره نیز بالا رفته و انگیزه نگهداری پول نقد سبب تشدید سرعت گردش پول می گردد. بالا بودن نرخ بهره، مخارج سرمایه گذاری و از جمله سرمایه گذاری در خان مساوی را کاهش می دهد و این بنوبه خود سبب کاهش رشد تولید واقعی و افزایش بیکاری می گردد»

نگاهی اقتصادی کلان به رشد، تورم و عدم ثبات

هرگاه مقامات پولی کشور بخواهند تورم را با روش‌های سنتی در مان کنند تورم رکودی بوجود می‌آید. این مطلب همان چیزی است که بابت سند میلتون فریدمن (Milton Friedman) در این اواخر اظهار نامه که گوئی شیب سنتی فیلیپس ثابت است و این نظریه تو منبع می‌دهد که چرا تورم مانع رشد سریع اقتصاد و توسعه اشتغال می‌باشد.

حل این معما برای بانک مرکزی آمریکا هم خیلی غامض است و انسان تعجب می‌کند که چرا کسی بتواند عضو هیئت رئیسه آن باشد؟ بانک مرکزی برای جلوگیری از کاهش رشد محصول واقعی بایستی سیاست‌هایی اتخاذ نماید که حجم واقعی پول را در نرخ رشد ثابت نگه دارد. اعمال این سیاست بدین معنی است که ما باید نرخ تورم بیشتری را بپذیریم. از طرف دیگر اگر بانک مرکزی بخواهد تورم را مهار کند بایستی نرخ رشد حجم واقعی پول را کاهش دهد ولی با اتخاذ این سیاست ضرورتاً محصول واقعی و اشتغال کاهش خواهد یافت. شاید راه‌های بهتری نیز برای حل مسئله وجود داشته باشد. در بخش بعدی تعدادی از این راه‌ها را خواهیم دید.

اگر سنشاً تورم کم‌تر باشد، مسئله سیاست‌گذاری اقتصادی ساده‌تر می‌شود زیرا راه حل کلاسیکها یعنی محدود کردن بردجه و محدود کردن عرضه پول مؤثر خواهد بود ولی سیاست‌ها این راه حل زمان که ما با تورم رکودی مواجه هستیم بی‌تأثیری شود. در سال ۱۹۷۵ در آمریکا نرخ تورم ۹٫۶ درصد بود، در چنین موقعیتی یک شخص غیر ماهر عمل ممکن است سیاست‌های محدودکننده را توصیه کند، زیرا میانگین بیکاری در آن سال ۸٫۱ درصد از کل نیروی کار بود.

در حقیقت بنظر من رسد که برای مبارزه با تورم رکودی سیاست‌های پولی و مالی ناتوان هستند. اگر این سیاست‌ها برای کاهش بیکاری بکار روند، تورم را افزایش می‌دهند و اگر در جهت کاهش تورم بکار روند، بیکاری را تشدید می‌نمایند لذا بدین نتیجه می‌رسیم که برای حل‌های دیگری نیاز داریم.

با بررسی بعضی از این تدابیر نوین در می‌یابیم که این راه‌ها علماً نوعی تغییر در سیاست‌های

تورم رکودی و سیاست ضد تورم

اقتصادی هستند که ممکن است موجب کاهش بیکاری شوند. راههای زیادی برای پاسخ به مشکلات وجود دارد ولی مسئله این است که با بکار بردن آنها نه تنها مسئله حل نشده بلکه تورم رکودی کشیدگی می گردد. آرتور اوکان (Arthur Okun) در مقاله 'challenge' ضمن اظهار تأسف چنین می گوید: «ما اکنون برای افزایش مالیات حقوق برای ثبات برده تا این اتمام هستیم. قطع کردن کمک دولت بکشا و زنان سبب شد تا هزینه و بجزه وری در بخش کشاورزی کاهش یابد. حداقل دستمزد در ابتدای سال ۱۹۵۰ درصد بالا رفت و افزایشهای بیشتری نیز در همانون برای سالهای بعد گنجانده شده است» (بنظر اوکان سه مورد فوق سبب کشیدگی تورم رکودی شده است).

انلهار تاسف اوکان ما را متوجه محدودیت عرضه می نماید. اثرات یک قیمتهای نفت را بالا برد و یا اثر کمبود فراورده های غذایی در دنیا وجود داشته باشد، ما نمی توانیم کمکی در این مورد بکنیم. برنامه خرید و امتیاز شدن مواد اولیه حیاتی بصورت یک عامل و راجع قوی و سودمند عمل می کند و چنین برنامه های باستانی بیشتر مطرح گردند بخاطر اینکه با معمولاً محدودیت عرضه را می پذیرفته ایم.

بطور مثال در ژانویه ۱۹۷۸، حداقل دستمزد نا ۲۶۶۵ دلار در ساعت، و در ژانویه ۱۹۷۹ بطور خود کار نا ۲۱۸۵ دلار بالا رفت و پیش بینی می شود که در سال ۱۹۸۰ نا ۲۷۰۵ دلار بالا خواهد رفت. اگرچه قانون حداقل دستمزد به کار و عدسی می ماند که سیاستگذاران به آن دست نهدی نمی زنند ولی از نظر یک اقتصاددان این قانون سبب افزایش هزینه کاری شود و نتیجتاً قیمتها بالایی روند و در نهایت بیکاری افزایش می یابد. ویلیام میلر (G. William Miller) زبان که ریاست بانک مرکزی آمریکا را بعهده داشت پیشنهاد کرد تا افزایش حداقل دستمزد در سال ۱۹۸۰ مدتی به تعویق بیفتد و همچنین دومی حداقل دستمزد با ضرب تغییر را پیشنهاد کرد که حداقل دستمزد پائین تری را برای کارگرهای جوان برقرار می نمود. چنین طرحهایی می توانند در حل مشکلات اقتصادی قابل ملاحظه باشند.

صاحب نظران امر اقتصاد می سفند افزایش حداقل دستمزد را باید متوقف شده و یک سیستم

نگاه اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

«اعتبار مالیاتی اشتغال جایگزین آن گردد. هدف طرح اعتبار مالیاتی این است که هزینه کار کارفرمایان کاهش یابد بدون اینکه از حقوق خالص کارگران (پس از کسر مالیات) کم شود. چنین برنامه ای هزینه های کار و هزینه های پائین نگه داشته و اشتغال را زیاد کند و بالنتیجه تورم رکودی کمتری خواهیم داشت.

«طرح اعتبار مالیاتی اشتغال» به چند طریق قابل اجرائی باشد. بهترین روش این است که در این مورد مالیات بر درآمد شرکت های کارفرما کاهش داده شوند، بدین ترتیب که از سهم کارگران برای بیمه های اجتماعی و مالیات های بیمه بیکاری که توسط کارفرما پرداخت می شود بکاهیم. با اجرائی این سیاست هزینه های کار و هزینه های پائین آمده و اشتغال افزایش خواهد یافت و در عین حال درآمدی را که به چند وقت های سرمایه گذاری^(۱۶) سرایت می کند را بر می شود کاهش نمی دهد و از محل این صندوقها برنامه های بیمه اجتماعی تأمین مالی می شوند. در آمریکا با لایحه مالیات حقوق یک از دلایل اصلی تورم رکودی است. چنین مالیاتی بودجه بیمه بیکاری، بیمه اجتماعی و برنامه های مربوط به بیمه اجتماعی از جمله مزایای بیمه بهداشتی که برای گروه خاصی (از جمله کم درآمد ها و ساکنان) می باشد و نیز بیمه از کار افتادگان دولت مرکزی آمریکا را تأمین می کند. بیمه بیکاری تحت عنوان مالیات های ایالتی و فدرال مستقراً از کارفرمایان اخذ می گردد. این مالیاتها در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ افزایش یافت زیرا رکود شدیدی بر اقتصاد حاکم بود. در سال ۱۹۷۶ دولت مرکزی حقوق کارفرمایان را برابر کرده این امر باعث شد تا رکود بیشتری بوجود آمده و تعدادی از ایالتها سقف مالیاتی بالاتری را تصویب کنند. بین سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ نسبت مالیات حقوق از بیمه بیکاری به دستمزدهای مشمول مالیات، ۳۲ درصد افزایش یافت، دوره ای که در طی آن اقتصاد در حال ثبات از ورطه رکود میخیم بود. افزایش مالیاتها در این دوره از بدترین سیاستها می توان ملاحظه کرد.

در این دوره مالیات های حقوق نیز که بودجه بیمه اجتماعی را تأمین می کند با هزینه های دیگری در حال افزایش بودند. این مالیات ها طی فاصله درآمدهای بین کارگر و کارفرما را بیشتر می کرد. در ژانویه ۱۹۷۹ حد اکثر مبنای حقوق مشمول مالیات از ۱۷۷۰۰ دلار به ۲۲۹۰۰ دلار رسید یعنی ۵۲۰۰ دلار افزایش پیدا کرد.

هنگام با این مسئله نرخ مالیات از ۶٫۵٪ در صده ۶۱۳٪ درصد افزایش یافت. این مسئله حائز از این بود که کارفرمایان برای هر کارگری که ۲۳۰۰۰ دلار یا بیشتر بدست می آورد موافق با افزایش معادل ۲۲۲ دلار در مالیات حقوق می شد و عملکردی با همین درآمدی نیز مراجه با همان مقدار افزایش مالیات می باشد.

موارد فوق از جمله هزینه های مسیبت بار برای یک اقتصاد بی شمار می روند. در سال ۱۹۷۰ کارفرمایان بابت هر کارگر که اجرتش معادل یا بیشتر از حد اکثر ستانی مسئول مالیات بیه اجتهای بود، حدود ۴۲ دلار به بیه اجتهای پرداختند. در سال ۱۹۷۶ این رقم به بیش از ۱۰۰۰ دلار رسید و در سال ۱۹۸۰ این رقم به ۱۸۰۰ دلار خواهد رسید. بنابراین ما در طول یک دهه با افزایش بیش از چهار برابر خواهم رسید. افزایش مستمر در هزینه کارهای دولت نیز سبب می شود تا نتوانیم تورم را کم نرود و اقتصاد را در اشتغال بالایی نگه داریم.

افزایش مالیاتها که سبب بالا رفتن هزینه کاری شود و همچنین مالیاتهای غیر مستقیم و مالیات بر فروش، تورم و بیکاری را تشدید می نمایند. این مطلب از آنجا ناشی می شود که اولین اقدام هر شرکتی این است که از مالیات حقوق بکاهد و یا از طرق دیگر به تأمین مالی آن اقدام نماید. در نتیجه بیه بیکاری افزایش مالیات دولت فدرال که اخیراً صورت گرفته است با بستن حق العدو ر لغو شود. بجلاوه بهر آن شدید و طولانی سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ فشار زیادی بر وجوه سپرده، بیه های بیکاری ایالتها وارد آورد و بسیاری از آنها را به کسری درآمد جدی کشانید. یکی از مؤلفین این کتاب (Dernburg) ^(۱۸) معتقد است که واکنش مناسب به این بحران می توانست این باشد که دولت فدرال نوعی برنامه کمک بلاعوض اتخاذ کند تا ایالتها مالیات حقوق را بالا نبرند. او در آن مقاله فرمولی ارائه می کند که سنای «کمک هزینه به منظور ایجاد یک مدل» ^(۱۹) سیاسی اینکه بر بنیای شرایط مالی صندوقهای بیه و باز نشستن ایالت پرداخت شود بر اساس عمده بیکاران غیر عادی که سر بار ایالتها هستند پرداخت شود. بدین ترتیب ایالتها می که مالیات حقوق را به منظور کاهش کسری درآمد خود بالا برده بودند نمی بايست جریمه ایالتهمانی را که این سیاست را اتخاذ کرده

کمال اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات
بودند، تحمل ناپسند و این برنامه برای ایالت‌های دیگر که راه افزایش مالیات حقوق را انتخاب نکرده بودند
تضمین نداشت.

راه حل‌های منطقی زیادی برای مسئله تأمین بودجه بیه اجتهامی وجود دارد ولی هیچکدام از آنها
تاکنون اتخاذ نشده اند. بورک (Burke) ناپسند ما ساچوست از برنامه تأمین مالی سه‌جانبه‌ای
دفاع می‌کند که یک سوم آن از کارفرما، یک سوم آن از کارگر و یک سوم آن از درآمد عمومی خزانه تأمین
شود. این طرح می‌تواند اتناء انحصاری بر روی مالیات حقوق را بر طرف کرده و باعث تعدیل تورم رکودی گردد.
طرح اعتبار مالیاتی نیز اثراتی مشابه طرح سه‌جانبه فوق دارد.

اما مجلس بعلی‌الایه تأمین بودجه بیه اجتهامی از طریق درآمدهای عمومی موافقت نکرده است.
یکی از آن عمل حفظ رابطه بین مشارکت و نزیاست و علت دیگر آن است که با همبوم سال‌های گذشته (در سال‌های
انتخابات) ممکن است ذخیره صندوق‌های خزانه کاهش یابد. به همین دلیل کنگره پیشنهاد کرده است
تا بیه بیمارستان از مالیات متوق تأمین نشود زیرا مزایای بستری شدن در بیمارستان مربوط به سوانح
است و ارتباطی با مشارکت ندارد.

راعی‌های دیگری نیز برای مبارزه با تورم رکودی وجود دارد. طرح آرثور اوگان برای کاهش
مالیات‌های مستقیم و مالیات بر فروش شهرداری‌ها و ایالت‌ها این بود که دولت کمک‌های بلاعوض بیشتری را
در اختیار شهرداری‌ها و ایالت‌ها قرار دهد.

شاید جدیدترین پیشنهاد در سال‌های اخیر، استفاده از مشوق‌های مالیاتی باشد تا از شدت
چانه زنی اتحادیه‌ها در افزایش دستمزدها بکاهد و طرح دیگری نیز وجود دارد که می‌گوید همان اصول مشوق
مالیاتی را بیزان بیشتری در مورد شرکت‌ها اعمال کنیم تا بتواند در تعامل تقاضای دستمزدها متعادل‌تر شوند.
البته در این مورد انواع گوناگونی از بدسیاست‌های درآمدی مبتنی بر مالیات یا TIP وجود دارد ولی نظریه
اصلی دست‌یابی به نرخ دستمزدها و تورم مطلوب بر اساس پیش‌بینی‌های اقتصادی می‌باشد. کارفرمایان

که افزایش دستمزدها را در حدی کمتر از خطوط راهنما^(۱۴) پذیرند، تفاوت بین افزایش دستمزدها و خطوط راهنما، قبلی را با اعتبار مالیاتی هیران می‌کند. در طرف مقابل کارفرمایان که مطابق بین افزایش دستمزدها و خطوط راهنما رانی پذیرند و می‌خواهند افزایش دستمزدها بالاتر از خطوط راهنما قرار گیرد، تحمل هزینه مالیاتی می‌نمایند. در اجزای بعضی از سیاستهای درآمدی مبتنی بر مالیات، شرکتها نیز وارد هیران می‌شوند. اگر مدیریت شرکت بگونه ای باشد که دستمزدها را پایین نگه دارد (پایین تر از خطوط راهنما) دولت توسط کاهش مالیات بر درآمد شرکت به این اقدام وی پاداش می‌دهد. از طرف دیگر اگر شرکت اجازه دهد تا افزایش دستمزدها از خطوط راهنما بالاتر برود، باید علاوه بر مالیات بر درآمد هزینه مالیاتی نیز بپردازد.

برنامه‌های سیاستهای درآمدی مبتنی بر مالیات (TIP) بنظر پیچیده می‌آیند ولی می‌توان یک وضع منطقی برای آن بوجود آورد که قابل اجرا باشد. دولت آمریکا اخیراً اظهار داشته است که طرح تهیه کردن مزد حقیقی از مقوله TIP می‌باشد. امیدواریم که تدابیر تشویقی بتواند کارگران را به کار بکار وگرنه ممکن است تدابیر تنبیهی مربوط به این سیاست (TIP) بصورت نوعی هزینه بپرداز اجرا گذاشته شود.

سیاستهای درآمدی مبتنی بر مالیات (TIP) حالت خاصی از «سیاستهای درآمدی» می‌باشد. این سیاستها بعنوان مثال ابزارهای پولی و مالی بکار گرفته می‌شوند و اگر چه مستقیماً در جریان تعیین مزد و قیمت مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی سعی می‌کند که از کنترل جامع مزدها و قیمتها بپرهیزد. پس از جنگ جهانی دوم سیاستهای درآمدی در بسیاری از کشورهای اروپایی معرفی شد چون این کشورها با یستی سطح قیمتها را کنترل می‌کردند زیرا بعلو ردهی با مشکل تراز پرداختها مواجه بودند. ایالات متحده تا سال ۱۹۶۱ سیاستهای درآمدی را اتخاذ نکرد، تا آنکه در همان سال شورای مشاوران اقتصاد «خطوط راهنمای مزدها - قیمتها» را ارائه داد. این خطوط حاکی از این بوده که ابزارهای پولی و مالی عمومی نیازمند آند تا توسط خطوط راهنما تکمیل گردند تا در تعیینات ویژه - قیمت تناقضی با نسبت قیمتهای عمومی پیدا نکنند. بنابراین خطوط راهنمای شورا به منظور دست یابی به اشغال بیشتر و نورم پایین تر سطحی نیلیس

تکامل اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

را بطرف چپ تغییر کلان می دهد. شورا مخصوصاً تأکید می کرد که نرخ افزایش دستمزدها بولی به نرخ سراسری افزایش بهره وری محدود شود. شورا با توجه به قیمتها، در صنایعی که بهره وری آنها در حال رشد در نرخ متوسط ملی بودند درخواست ثبات قیمت و صنایعی که رشد بهره وری بالاتری از حد متوسط (نرخ ملی) داشتند تکافوهای کاهش قیمت و صنایعی که بهره وری آنها خیلی کمتر از حد متوسط (نرخ ملی) بود تکافوهای افزایش قیمت می نمود.

وظیفه خطوط راهنما این است که تغییرات دستمزدها در سطح نرخ رشد تولید (در عرصه سات کار) نگه دارد. در این حالت خطوط راهنما عکس العلی را از سیستم مزد-قیمت از خود نشان می دهد که بطور طبیعی در اقتصاد رقابتی بوجود می پیوندد. اگر در بازار تولید و کار تقابلی وجود نداشته باشد، دستمزدهای پرداختی برای شغل مشابه در همه صنایع گرایش به تساوی دارد. علاوه بر این سطح عمومی دستمزدها با نرخ عادل افزایش بهره وری متوسط ملی بالا خواهد رفت. سخت شرایط رقابتی صنایعی که نتوانند به سطح بهره وری متوسط ملی برسند سهمیه خود را در بازار ملی از دست می دهند زیرا رقابت، نرخ دستمزدها را در سطح یکسانی نگه می دارد. بنابراین صنایعی که رشد بهره وری آنها به سطح بهره وری متوسط ملی نرسد، هزینه های تولیدشان بالاتر و در نتیجه قیمتهای کالاهای آنها در مقایسه با صنایع دیگر افزایش خواهد داشت. لذا در اینگونه صنایع تولید اقمه نموده و صنایع آنها به صنایعی متعلق خواهد شد که رشد بهره وری سریع در آنها سبب انقباض بازارشان شده است. سخت چنین شرایطی، افزایش قیمتها در میان آنها که بهره وری پایین است با کاهش قیمتها در سواردی که بهره وری بالا است منتهی خواهد شد و سطح عمومی قیمتها ثابت باقی خواهد ماند. با این توضیح اندام شورای سنا و ران اقتصادی جهت دست یابی به نوعی راه حل رقابتی بود در حالی که شرایط رقابتی که منطبق ضرورت خطوط راهنما را بیان نماید، وجود نداشته.

در ایالات متحده آمریکا، خطوط راهنما نه از طرف کارگران و نه از طرف بخش خصوصی مورد استقبال چندانی قرار نگرفت. مسئله اساسی در مورد خطوط راهنما این است که در واقع قابل اجرا نیستند زیرا آنها مجازات مخلفین بدنامی برای آنهاست، اگر چه کارتر رئیس جمهور آمریکا اخیراً پیشنهاد جدیدی مبنی بر

منسوخ قراردادهای دولتی ارائه داد. با این وجود خطوط راهنمای قبلی نشان دادند که موفقیت نسبی در کنترل تورم تا سال ۱۹۶۵ داشته اند. البته خطوط را عمداً در اوایل سال ۱۹۶۸ کنار گذاشته شدند. در آن سال قیمتها سرعت در حال افزایش بودند و دیگر ممکن نبود که از کارگران درخواست بشود تا تقاضای دستمزد هنر را با نرخ رشد بهره وری هماهنگ سازند زیرا این عمل به منزله پذیرش کاهش در دستمزدهای واقعی توسط کارگران بود. متأسفانه زمانی که ثبات قیمتها برقرار باشد خطوط راهنمای بنویس عمل می کنند و این وقتی است که با تقریباً به آنها احتیاجی نداریم. شاید این خطوط در طول دوره ای که ما با تقاضای کم و افزایش قیمتها مواجه هستیم، بیشترین کاربرد را داشته باشند. در این حالت کنترل منفی خطوط راهنمای ممکن است انتظار است تورم را تعدیل کند و در نتیجه افزایش تقاضا بجای بالابردن سطح دستمزدها و قیمتها، سبب افزایش تولید و اشتغال گردد.

وجود درجه تأثیر سیاستها در آردی در عمل حبابی بحث دارد. اندازه گیری اثر سیاستهای درآمدی بر روی سطح قیمتها بسیار مشکل است و حتی اگر این کار را انجام دهیم معیار خوبی نخواهد بود زیرا معیار واقعی ضمیم است که سیاست در تأثیر مقابل پدیده ها، عیناً اثباتش بیشتر از جنبه منفیش باشد. تجربه نشان داده است که حتی اگر اتحادیه ها نیز ملزم به اجرای سیاست درآمدی ملی شوند، باز هم گرایش شدید در تغییر دستمزدها نسبت به آستانه های صورت می گیرد که کارفرمایان درصد نگهداری کارگران ارزنده با ترفیع آنها به طبعات شغلی بر درآمدی باشند و با افزایش تقاضای کار ترفیع و تغییر نزد ها سریعتر انجام می پذیرد. سیاستهای درآمدی مبتنی بر بهره وری نیز معمولاً تا به تحمل تغییر قیمت سریع کالاعای وارداتی را ندارند. وقتی که هزینه مراد سوختی وارداتی بالای رود، سطح قیمتها داخلی نیز افزایش یافته و دستمزدهای حقیقی کنترل می نمایند. در این صورت دیگر از کارگران نمی توان انتظار داشت که نسبت به افزایش دستمزدهای پولی توافق شده پای بند باشند. وابستگی شدید به مراد نمایی وارداتی نیز که خطر افزایش قیمتهای آنها را در بر دارد، موقعیتی را بوجود می آورد که

کتاب اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

موافقت نامه‌های دستمزدها در هر لحظه در عرض فسخ قرار می‌دهد. تساوی نرخ افزایش دستمزدها با نرخ رشد بهره‌وری که ثبات سطح قیمت‌ها را بدنبال دارد تنها در یک اقتصاد بسته می‌تواند قابل اجرا باشد.

در ایالات متحده از کنترلهای مستقیم و سیاستهای درآمدی بعنوان شیوه‌های موقتی و اضطراری استفاده می‌شود. اگرچه این سیاستها بعنوان تدابیر اضطراری بدانیم، در آن صورت در شرایط حساس مسئله انتظارات نقش مهمی را ایفا خواهد کرد. اگر صورت کنترل قیمت‌ها و دستمزدها در جابه‌جایی مطرح شود، مردم انتظار دارند که کنترلها بزودی به‌وجود آید و این انتظارها می‌شود که قیمت‌ها و دستمزدها بیش از قیمت‌های تثبیت شده افزایش یابد. بنابراین طرح مسئله کنترلها نزد بینگانی سبب افزایش قیمت‌های شود و آنگاه آن که در گرفتن اضافه دستمزدهای تریند، سود بیشتری خواهند برد.

هنگامی که کنترلها به اجرا درمی‌آیند همواره انگیزه‌ای برای یافتن راههایی مبتکرانه‌تر برای فرار از این کنترلها وجود دارد و در این میدان کسانی که از هوش بیشتری برخوردارند و یا بی‌پروا تر بوده و بیشتر ریسک می‌کنند و یا در شرایط خاص و موقعیت خاصی قرار دارند بیشتر سود خواهند برد.

از آنجایی که کنترلهای وسیع مستلزم دستگامه اجرائی گسترده‌ای می‌باشد، لذا شیوه بدست آوردن پذیرش عمومی برای کنترلها بدون ایجاد یک دستگاه اجرائی گسترده آن است که اعلام ناسیم که تثبیت قیمت‌ها موقت خواهد بود. اگر مردم این مسئله را بجاور کنند، مطابق آن شرکتها احساس می‌کنند که می‌توانند بعد از اتمام مدت تثبیت، قیمت‌ها را بالا ببرند و لذا ضرر رسانی شوند. کارگران نیز اگر فکر کنند که می‌توانند پس از مدتی ضرر تثبیت دستمزدها را جبران کنند، توقف موقت افزایش دستمزدها را خواهند پذیرفت. متأسفانه چنین پذیرش عمومی به قیمت از دست دادن یکی از اهداف قیمت‌های کنترل قیمت یعنی تسکین انتظارات تورمی، تمام خواهد شد. از این گذشته، در طول مدت تثبیت قیمت‌های موقت، تلاش برای ذخیره کردن کالاها برای فروش آینده بیشتر شد، و شرکتها نیز سعی خواهند کرد تا موجودی انبار خود را بالا ببرند، در حالی که به مشتریان خود چنین وانمود خواهند که کالایی در

انبار ندارند. عرضه کنندگان نیز نظراتی مشابه در ذهن خود داشته و از عرضه خودداری خواهند کرد. اگر کارگران بتوانند ساعات از دست رفته را با حقوق اضافه کاری که بعد از آنم مدت تثبیت قیمتها بدست می آورند، جبران نمایند، در مدت تثبیت قیمتها میل به عرضه کار بیشتر نخواهند بود. بنابراین می توان گفت که تثبیت قیمتهای عمومی کسب و کارها را نمایان نخواهد کرد و بعد بنظر می رسد که این اقدام راهی برای توقف تورم باشد.

کنترل قیمتها علاوه بر مشکلات اجرایی، خطرات اقتصادی چندی را نیز بدنبال دارد. در اقتصاد بازار تغییر قیمتها علانی هستند که منابع را از محلی به محل دیگر تغییر مکان داده و تولید بابتوروی بیشتری صورت می گیرد که این مسئله خود سبب می شود تا درآمد واقعی افزایش یابد. نهایتین تغییر قیمتهای مطلوب و افزایش قیمتهای نامطلوب که نهایتاً تورم است، لاری شکل بنظر می رسد. هدف تثبیت قیمتها که بر حسب شاخص قیمتهای عمومی قرار داده شده است، شرایط را برای تغییر قیمت بعنوان یکی از علائم اقتصادی هراری سازد. بطور مثال خطوط راهنما بین این مطلب هستند که تغییر قیمتها در جهت عملکرد کارآمدیک اقتصاد منوروی هستند. اما در باره کنترل دستمزدها و قیمتهای عمومی یا انتخابی چه باید گفت؟ اگر از تغییر قیمتها و دستمزدها در واکنش به نیروهای عرضه و تقاضا جلوگیری کنیم، سیستم علانی که منابع را بسوی استفاده های مختلفشان هدایت می کرد، از دست خواهد داد. نوسان سوچودی کالاها، منهای طولانی منتظرین و جاهای خالی مشخص خواهد کرد که آیا تولید با بیستی کاهش یافته یا افزایش یابد و آیا قیمتها با بیستی تغییر نمایند یا خیر. ولی قیمتها نمی توانند تغییر کنند. اگر کارفرمایان اقتصادی سعی کنند تا بوسیله تغییر تولید از خود عکس العمل نشان دهند، در اجرای این کار از نظر قانونی با مشکل مواجه خواهند شد زیرا این مسئله که بفرهنگ با پرداخت حقوق و مزایای بیشتر نیروی کار اضافی و سایر منابع تولیدی را بسبب خرد جذب نمایند، غیر قانونی است.

کتاب اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات

بسیاری از مردم حتمندند که یک راه حل مؤثر و انسان‌برای کاهش تورم وجود ندارد. تحقیقات اخیر نشان داده است که کنترل‌های مستقیم مؤثر نیست و تمیهای تخیلی به «سیاوی هست سنتی» و بصورت محدود کردن بودجه و محدود کردن عرضه پول هزینه اقتصادی زیادی بدنبال دارد. بعلاوه این سیاست‌ها به اندازه کافی پذیرش نداشته و بار اضافی بر سازند لذا وضعیت را برای تصمیم‌دیان امور طاعت فرساکرده و بسیاری از مردم به این نتیجه می‌رسند که مؤثرترین راه برای حل مشکل، سعی در تسهیل نسبی اثرات توزیعی و دیگر اثرات ناسازگار تورم می‌باشد. شاید سازنده ترین اقدام دولت مرکزی این باشد که سیستم مالیات دولت مرکزی را اصلاح نموده یا شاخص بندی کند تا تنها بر درآمد واقعی، سود و سود سرمایه واقعی مالیات بسته شود. در فصل ۱۷ توضیح خواهیم داد که چگونه اصلاحات لازم مؤثر واقع خواهد شد.

۱۴-۵: یادداشت‌های

در فصول ۱۳ و ۱۴ موضوع تورم و تورم رکودی را بصورت کامل مورد بررسی قرار دادیم ولی حالت خاصی از آن باقی مانده که عبارت از تورم رکودی ناشی از ترکیب نافع سیاست‌های پولی و مالی می‌باشد. بحث پیرامون این نوع ترکیب نافع سیاست‌های پولی و مالی قسمت اعظم بخش ۴ کتاب را تشکیل می‌دهد.



خلاصه:

تورم رکودی بعمای نریخ بالا ای از تورم و بیکاری است که مبرماً شاخصی بنام ناگامی اقتصادی را بوجود می آورد. در حل این مسئله سیاستهای کنیزا توان است زیرا عامل تورم رکودی ناشی از طرف عرضه است در صورتیکه کاربرد سیاستهای کنیزی بطرف تقاضای کلی مربوط می شود. معنی عرضه واقعی بصورتی که کلاسها می کنند (عرضه ثابت) رسم نمی شود، بلکه بصورت تخمین صعودی از قیمت بر است و با شیب تدریجی رسم می گردد زیرا سطح محصول در اشتغال کامل و افزایش قیمت ها بتدریج حاصل می شود. کاهش عرضه کلی ممکن است بخاطر افزایش هزینه تولید، توقعات نا مطلوب در بازار با هر دو باشد. در یکی از انواع تورم رکودی، قدرت انحصاری اتحادیه های کاری سبب افزایش حداقل دستمزد مافوق می شود که این مسئله بنوعی خود سود و مؤسسات تولیدی را کاهش داده و قیمت ها را نیز افزایش می دهد، در عین حال تعدادی از کارگران دست از کاری کشند یا اخراج می شوند هنگامی که این مسئله ادای یافته و عمومیت پیدا کند و تعیین را در اقتصاد پدید می آورد که تورم رکودی، نامیده می شود.

تورم می تواند در شرایط خاصی نشنا پیداایش تورم رکودی باشد. سیاستهای پولی و مالی سنتی در چهارگردن تورم رکودی بیفایده بوده، امکان دارد وضع را بدتر کند. بعضی دیگر از سیاستها و مداخلات اقتصادی دولت نیز ممکن است در شرایط همین وضع تورم رکودی را نا مختار تر کنند. از آن جمله می توان به مقررات مربوط به حداقل دستمزدها، مالیات های غیر مستقیم، مالیات بر فروش و مالیات بر مزد و حقوق اشاره کرد. کنترل غیر مستقیم و محدود قیمتها از طریق تعیین و تنظیم حداقل و حداکثر مزدها و قیمتها (در محدوده خطوط راهنما) ممکن است تحت شرایط خاصی مثلاً وقتی که تقاضای کلی تقویت است و سطح قیمتها بالا است مفید واقع شوند. ولی باید توجه داشت که ابرای هر نوع سیاست کنترل مزد ها و قیمتها شکل و پرهزینه است، حتی پیش بینی احتمال کنترل قیمتها در آینده نیز ممکن است اثرات اقتصادی نامطلوبی داشته باشد. اعطای اعتبارات مالیاتی برای ایجاد اشتغال و سیاستهای مشابهی که هزینه تولید و اشتغال را کاهش دهد از دید نسبتاً موقتی در زمینه حواشیه با تورم رکودی بشمار می رود. در این

تکامل اقتصاد کلان: رشد، تورم و عدم ثبات
زیربنه سیاستهای «زبانده» مبتنی بر مالیات (TIP) نیز آثار مطلوبی در کنترل مزدها و قیمتها و مهار کردن
تورم رکودی داشته است.

پاورقیها:

۱- Stagflation: اصطلاحی است که از ترکیب دو کلمه Stagnation (یعنی رکود) و inflation
یعنی تورم بدست می آید.

۲- discomfort index

۳- cost push inflation

۴- administered inflation

۵- bargaining power of unions

۶- dilemma model: حالتی است که سیاستمدار دوروی نیکه است، بهر طرف برود بضرر
می شود و اشکال بوجود می آید.

۷- Wage-price treadmill

۸- Purchasing-power transfer effect

۹- Aggregate Economic Effects on Changes in Social Security Taxes,
Congressional Budget Office, August 1978.

۱۰- See Lawrence Kumins, "Energy Shock: Oil and the Economy"
Current History, November 1975, pp. 189-201.

۱۱- underpopulated and underdeveloped countries

۱۲- petro dollars

- ۱۳ - direct controls: مقصود از کنترل‌های مستقیم کنترل قیمت‌ها و دستمزدها است.
- ۱۴ - See Robert J. Gordon, "Alternative Responses of policy to External Supply Shocks," *Brookings Papers On Economic Activity*, 1: 183-206, 1975, for a careful analysis of the consequences of different policy responses to supply restrictions.
- ۱۵ - Arthur M. Okun, "Stop the Self-Inflicted Wounds," *Challenge*, March-April 1978.
- ۱۶ - Trust Fund
- ۱۷ - "Medicare": نام برنامه بیمه‌های طبی و درمانی ایالات متحده آمریکا که تسهیلات از برنامه خدمات اجتماعی در قلمرو آن است.
- ۱۸ - T.F. Deburg, *Economic Recovery and the Financing of Social Insurance*, Committee on the Budget, United States Senate, May 19, 1977.
- ۱۹ - cost equalization grant: کمک و سوبسید دولت به منظور ایجاد نوعی تساوی هزینه تولید میان مؤسسات و واحدهای تولیدی در شرایط اقتصادی و یا محیطی - جغرافیایی مختلف می‌باشد.
- ۲۰ - grants in aid
- ۲۱ - Tax based Income policy (TIP): روش دریافت مالیات از درآمد که هدف آن کنترل درآمد واقعی از طریق سیاست مالیاتی است.
- ۲۲ - guide posts (for wages & Prices): بیان تعیین حداقل و یا حداکثر مزدها و قیمت‌ها. اعلام اعمال سیاست کنترل قیمت‌ها.
- ۲۳ - "Stick or Carrot" policy: منظور سیاست تشویقی یا ستوری است.